

خبرنامه کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی ایران

## ترور دو کشیش دیگر در تهران

طاووس میکائیلیان، رئیس شورای کشیشهای پروتستان ایران، در ۴ ژوئیه/۱۳ تیر ۷۳ در تهران ترور شد. او دو روز قبل از اینکه جسدش را پیدا کنند مفقود شد و وقتی او را یافتند که با شلیک دو گلوله جان باخته بود. میکائیلیان جانشین اسقف هائیک هوسپیان مهر، رئیس «شورای کشیشهای پروتستان» در ایران و ناظر عالی امور کلیساهای «مجمع ربانی» در ایران بود که در ژانویه/دی گذشته در تهران، دقیقاً به همین شکل، به قتل رسیده بود. (خبرنامه، شماره‌های ۳ و ۴)

اسقف هوسپیان مهر، برای جلوگیری از آزار اقلیت‌های مذهبی و تجاوز به آزادی ادیان، به مقابله با مقامات دولتی ایران برخاسته بود. او بویژه برای آزادی مهدی دیباج کشیش ایرانی محکوم به اعدام تلاش بسیار کرده بود (خبرنامه، شماره ۲، بهمن ۷۲/فوریه ۹۴).

مهدی دیباج روز ۱۶ ژانویه ۹۴ پس از ده سال از زندان آزاد شد. اما سرانجام به دست عاملان جمهوری اسلامی به قتل رسید. جسد او را روز ۵ ژوئیه در پارکی در غرب تهران یافتند.

انجمن بین‌المللی قلم که مرکز آن در لندن است روز هفتم ژوئیه، طی نامه‌ای خطاب به سازمان عضو بین‌الملل و مطبوعات، توجه این سازمان و افکار عمومی را به این قتلها و آزار اقلیت‌های مذهبی در ایران جلب کرده است. رونوشت این نامه برای رفسنجانی و ولایتی نیز فرستاده شده است. در این نامه به سابقه فعالیت‌های مذهبی این دو کشیش اشاره شده است. همچنین آمده است که کشیش دیباج بسیاری از کتابهای مسیحی را به فارسی ترجمه کرده بوده است. دیباج در مراسم تدفین اسقف هوسپیان مهر گفته بود «اکنون من می‌بایست مرده باشم نه برادر هائیک».

## آیا باز هم محاکمه قاتلان بختیار به تأخیر می‌افتد؟

در روز پنجشنبه هفتم ژوئیه ۹۴/۱۶ تیر ۷۳ دو دولت فرانسه و ایران توافقنامه‌ای جهت تعدید مهلت بازپرداخت دیون ایران امضاء کردند. نه از محتوای این توافقنامه اطلاع دقیقی در دست است و نه از میزان بدهیهای ایران به فرانسه. برخی منابع آگاه عقیده دارند که میزان بدهیهای عقب افتاده ایران به فرانسه حدود ۱ تا ۱٫۲ میلیارد فرانک فرانسه است. این توافقنامه پس از چهارماه مذاکره و گفتگو به امضا رسید و به این ترتیب فرانسه هم همچون آلمان، ژاپن، سوئیس، اتریش، ایتالیا، بلژیک، دانمارک و لهستان موافقت کرد تا دولت ایران بازپرداخت دیون خود را با تأخیر بیشتر و براساس قسط بندی جدیدی انجام دهد. گفته می‌شود که

## انفجار بمب در مشهد

دوشنبه ۲۰ ژوئن ۹۴/۳۰ خرداد ۷۳، روز عاشورا، انفجار یک بمب قوی در حرم امام رضا در مشهد، باعث کشته و زخمی شدن دهها تن از زائران و شرکت کنندگان در مراسم مذهبی عاشورا شد. به گفته مقامات جمهوری اسلامی، این حادثه ۲۵ کشته و ۷۰ زخمی و مجروح به جا گذاشته است. در حالی که خبرگزاری رسمی ایران تعداد کشته‌شدگان را ۷۰ و زخمیها را ۱۱۴ نفر گزارش کرده است. بلافاصله پس از این حادثه، مقامات رسمی دولت ایران، سازمان مجاهدین خلق را به عنوان عامل این واقعه معرفی و طی بیانیه‌ای رسمی اعلام کردند: «دستهای انتقام‌گلوئی عاملان این سوءقصد را خواهد فشرد».

در پاسخ این ادعا، سازمان مجاهدین دخالت خود را در این واقعه تکذیب کرد.

کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی ایران نیز در دوم تیر ۷۳ طی اعلامیه‌ای اظهار کرد: «... در ماههای اخیر این چندین باری است که به دنبال یک اقدام تروریستی، مقامات مسئول نخست سازمانها و گروههای مخالف را مسئول اعلام می‌کنند و سپس سکوت پیشه می‌کنند و خاموش می‌مانند به این ترتیب است که هنوز معلوم نیست چه کسی و چرا چندی پیش به امام جمعه مشهد تیراندازی کرد، چه کسانی مسئول تیراندازی به هاشمی رفسنجانی بودند و یا علل ناآرامیهای خونین مشهد در ماههای گذشته چه بوده است.

اکنون در برابر یکی از خونبارترین اقدامات تروریستی سالهای اخیر ایران، مقامات رژیم باز هم همان سیاست همیشگی خود را دنبال می‌کنند. در حالی که نظری به اقدامات و سیاستهای حاکمان کنونی در گذشته و حال روشن می‌دارد که کسانی که ترور و آدمکشی را یکی از پایه‌های اصلی سیاست خود می‌دانند بیش از هرکس دیگری می‌توانند مبتکر و مسئول اصلی اینچنین اقدامات جنایت‌باری باشند که به امکانات و سازماندهی گسترده‌ای احتیاج دارد.

کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی ایران ضمن محکوم کردن این قبیل عملیات تروریستی و در برابر بی‌اعتباری حکومت فعلی، از همه سازمانهای بشردوست و مراجع بین‌المللی می‌خواهد که با تشکیل یک هیئت نظارت و تحقیق بین‌المللی، برای روشن شدن مسئولیت این عمل جنایت‌آمیز اقدام کنند».

به نوشته لوموند، ۵ ژوئیه/۱۴ تیر، نیروهای انتظامی ایران زنی را که می‌خواسته یک بمب ۲/۵ کیلوگی در مقبره خمینی کار بگذارد دستگیر کردند.

نامه سعیدی سیرجانی به «بازجوی عزیز»  
صفحه ۴

کل بدهیهای خارجی ایران از ۳۰ میلیارد دلار تجاوز می‌کند. همچنانکه می‌دانیم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اخذ هرگونه وام خارجی را ممنوع دانسته است.

آیا انعقاد این قراردادها به نوعی چشم پوشی یا تحمل سیاستهای تروریستی دولت ایران را به دنبال نخواهد آورد و در اینصورت بار دیگر محاکمه متهمان به سازماندهی و قتل بختیار و سروش کتیبه به ترمیم نخواهد افتاد؟

با توجه به رفتار دولتهای غربی در موارد مشابه، متأسفانه چنین پرسشهایی بی‌مناسبت و بی‌مهره طرح نمی‌شود!

## اعتراض به قرارداد استرداد پناهندگان بین ترکیه و ایران

به دنبال انعقاد قرارداد استرداد پناهندگان بین ایران و ترکیه که منجر به بازپس دادن تعداد زیادی از مخالفان دولتهای ایران و ترکیه، پناهنده در کشور مقابل، شد، و با توجه به اوج‌گیری این استردادها، نیروهای مخالف دولت ایران، در هفته آخر ژوئن با دست زدن به یک سلسله اقدامات اعتراضی کوشیدند توجه افکار عمومی مردم اروپا را به این خشونت جلب کنند. برای این منظور در روزهای ۲۱ تا ۲۵ ژوئن ۹۴/۳۱ خرداد تا ۴ تیر ۷۳ تظاهراتی در مقابل کنسولگریها و سفارتخانه‌های ترکیه در کشورهای مختلف به دعوت کمیته‌های اقدام مرکب از نیروها و عناصر مختلف و عمدتاً با شرکت کمیته‌های دفاع از پناهندگان ایرانی در ترکیه، برپا شد.

در شهرهای استکهلم و یوتوبوری (سوئد) اسلو (نروژ)، کینسهاگ (دانمارک)، هانور، هامبورگ و فرانکفورت (آلمان)، ونکور (کانادا)، لندن (انگلیس)، پاریس (فرانسه)، تظاهر کنندگان و معترضین با حضور در مقابل سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای ترکیه قلمنامه‌های تظاهرات را در محکوم کردن این قرارداد ضدانسانی و مغایر با تعهدات بین‌المللی به مسئولان دولت ترکیه تحویل دادند. این قلمنامه‌ها برای مجامع حقوق بشر و رسانه‌های عمومی نیز ارسال شد.

## ترور یک عضو حزب دموکرات (رهبری انقلابی) در دانمارک

عثمان محمد امینی، عضو حزب دموکرات کردستان ایران (رهبری انقلابی) در ۲۴ ژوئن/۳ تیر در حومه کپنهاگ، پایتخت دانمارک، کشته شد.

کمیته خارج از کشور این حزب در اطلاعیه خود، ذکر کرده که مسئولیت این ترور «همچون سایر ترورها» به عهده حکومت جمهوری اسلامی است.

علی خامنه‌ای، ولی فقیه با صدور یک فتوا کراوات و پایپون را از نظر شرعی حرام اعلام کرد. خامنه‌ای کراوات و پایپون را نشانه‌هایی از فرهنگ مهاجم غیراسلامی تلقی کرده است که نابودی فرهنگ اسلامی را در ایران هدف گرفته‌اند. (لوموند و فرانس سوار چاپ پاریس، ۳۰ ژوئن/۹ تیر)

اسلامی کردن مسابقات فوتبال!

یکی از خواص آنتنهای ماهواره‌ای که بحث بر سر حرام یا حلال بودن آن همچنان در ایران جریان دارد و فتوهای ضد و نقیض مراجع نیز آنرا دامن می‌زند این است که اسناد علاقمندان فوتبال در ایران می‌توانستند مسابقات جام جهانی فوتبال را که در آمریکا جریان دارد بطور مستقیم بر پرده تلویزیون ببینند، اما شگرتی که دست‌اندرکاران تلویزیون برای «اسلامی کردن» این مسابقات به کار بردند جالب است:

به گزارش خبرگزاریها، تماشاچیان مسابقاتی که در شیکاگو برگزار می‌شد ناگهان متوجه شدند که تماشاگران حاضر در ورزشگاه به لباسهای زمستانی ملبس هستند! خبرگزاریها می‌گویند شبکه تلویزیونی ایران قسمتهایی از یک سابقه فوتبال را که در زمستان فیلمبرداری شده بود با صحنه تابستانی مسابقات شیکاگو عوض کردند!

قبل از این، جواد متقی یکی از مشاوران سرپرست صدا و سیما جمهوری اسلامی به خبرگزاری رویتر گفته بود: «با چند ثانیه تأخیر امکان تصحیح سر و وضع غیراسلامی تماشاگران فوتبال وجود دارد.» (ایران تایمز، شماره ۱۱۸۰، سوم تیر ۷۳)

نمایش فیلم «جنایت مقدس» در پاریس

فیلم مستند «جنایت مقدس» ساخته رضا علامه‌زاده روز دوم ژوئیه/۱۱ تیر توسط کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی ایران و با حضور کارگردان، در پاریس نمایش داده شد. این فیلم که در باره ترورهای جمهوری اسلامی در خارج از کشور ساخته شده نقش دولت ایران را در برناب‌ریزی و اجرای این ترورها بوضوح نشان می‌دهد.

بعد از نمایش فیلم کارگردان به سئوالات تماشاچیان بسیاری که در سالن حضور داشتند پاسخ داد. او در مورد توجه بیشتر فیلم به سه پرونده یعنی ترور شاپور بختیار در پاریس، کاظم رجوی در ژنو و صادق شرفکنندی و یارانش در برلین، توضیح داد که: «توجه بیشتر به این سه پرونده به این خاطر بود که هم اکنون این پرونده‌ها در دادگاههای چند کشور اروپایی در جریان است و سهمتر این که کسانی که دستگیر شده‌اند و نامهایی که به میان آمده و اسنادی که وجود دارند، دولت جمهوری اسلامی را به عنوان عامل اصلی مستقیماً مطرح کرده است.»

این فیلم تا بحال در ۲۵ شهر اروپا به نمایش درآمده است.

بقیه نامه میرچانی به...

مفصل در دادسراهای انقلاب داشتند مرا ترغیب می‌نمودند بروم و با آنها سازم را هم‌نوا کنم. در داخل هم که هر یک بار، ورشکسته در گوشم از آرزوهای بر باد رفته نوژه می‌گفت دیگری هم از مرگ زودرس انقلاب به زعم باطلشان. به هر حال سفر فرنگ و دیدار قلم به مزدان فراری و وصل به ساواک‌پهای در آرزوی بازگشت و نظامیان متواری که هر روز سلاحهای شکاری خود را جهت شکار پرندۀ استقلال و آزادی روغنکاری می‌کردند تا به اصطلاح آماده بازگشت باشند فضای جدیدتری را به وجود آورد. در این فضا سمیدی مورد توجه بود، مورد محبت قرار می‌گرفت و به سخنرانی و سخنار دعوت می‌شد چیزی که در داخل کشور حسرتش پس از انقلاب بردلش مانده بود.

با رفیع‌زاده از طریق بقائی آشنا شدم. خودش می‌گفت به توصیه بقائی به ساواک رفته و با تأیید بقائی و پاکروان رسماً به عضویت سیا در آمده است. او هم به مؤثر بودن فعالیتهای قلمی واقف بود و حتی کتابی از خاطراتش از شاه به نام شاهد چاپ کرده بود کنایش را دیدم پیشنهاد دادم نام «یامداد خمار» بر آن بگذارد که بقائی هم تأیید کرد. اما نمی‌دانم چه شد که بازهم با همان نام جنجالی منتشر شد.

او از مؤثر بودن فعالیتهایم بر علیه حکومت اسلامی مرتب می‌گفت و مرا تأیید می‌کرد و بر غرور من می‌افزود و بخصوص پذیرایی شاهانه‌ای هم در چند سفرم به آمریکا نمود و حتی مزرعه بسیار وسیع و دیدنی خود را به رخم کشید.

قرار این بود که به امید دیدار بعدی در تهران، چاپ کتابهایم در خارج و کمکهای مالی که از این ناحیه متوجهم شد بنیۀ مالی قابل توجهی که خوابش را هم نمی‌دیدم ایجاد کرد. این مستی و بی‌خبری مرا از سئوالات اساسی غافل کرد که یک لحظه بیندیشم چه شد که اشرف پهلوی، تیمسار محوی، و... رو به کار فرهنگی آورده‌اند کسانی که خوشنامی آنها بر هیچکس پوشیده نیست!

حال که در طی این دو ماه از شر این فضا سازهایی خلاص شده‌ام و راحت‌تر به مسایل می‌نگرم می‌خواهم فریاد بزنم و به همه بگویم که: هموطنان به هوش باشید، دقت کنید، در عصر تصرف اندیشه و انفجار اطلاعات دشمن یا قاطعیت و جدیت، فرهنگ و اندیشه‌تان را نشانه گرفته آنهم از دریچه فرهنگ و هنر. همه فاسدان و ریزه‌خواران دربار شاهنشاهی امروز با ایجاد بنیاد فرهنگی و مجله و نشریه و کانون و غیره یک هدف اصلی را دنبال می‌کنند و آن تیرباران ناجوانمردانه ارزشهایتان و به سخره کشیدن اعتقاداتتان و القاء یاس از ادامه حرکت انقلاب. فکر می‌کنید چرا منوچهر گنجی به من پیشنهاد همه‌گونه مساعدت و همکاری می‌کند یا رفیع‌زاده با تمام وجود خود را عرضه می‌دارد و یا پرویز نقیبی پاکت پول هدیه می‌داده است و یا مؤسسه به اصطلاح لیلیان هیلمن کمک مالی چند هزار دلاری به دگراندیشان و مخالفین عرصه مطبوعات و کتاب می‌نماید آنهم با تأیید احسان یارشاطر و...

مردم دقت کنید حسن شهباز صهبونیست و کلوپ روتاری در لندن، فرنگیس یگانگی ضد دین با اصطلاح زردشتی همه و همه امروز لباس فرهنگ و هنر به تن پوشیده‌اند تا درنده‌خوئی و گرگ‌صفتی خود را در لباس میش مخفی نگهدارند و امثال من هم به جهالت و خریعت عملۀ بی‌مزدشان می‌شدیم. البته جانماز آب نمی‌کشم که مرا عفو کنید من به هزینه همه سکوتهای غیرقابل توجیه‌م و به قیمت و راجیهای کوچک شده نابخردانه‌ام و با خبائتم در

طی مدتی که حقایق را نگفتم، حقایق چهل سال اخیر کشورم، به همه اینها پذیرای عقاب هستم که سختی عقاب و مجازات در مقابل شرم و خجلت چیزی نیست.

آری من می‌دیدم و می‌شنیدم که به نام فرهنگ و هنر چه بر سر این مرز و بوم آوردند از لجن مال کردنهای هنجارها و ارزشها نمی‌گویم که مصداق بارزش را در جشن هنرها و سمینارهای فرهنگی دیده بودید، از پشت پرده‌ها می‌خواهم بگویم، از حمایتهای دربار و شاه، از بی‌هویتی لامذهبی، بی‌قیدی و در نهایت تسلیم و رضای محض در مقابل بیگانگان از مقالات موهن و شرم‌آور نمی‌گویم که رشیدی مطلقهای موهوم را تراشیدند و متواری شدند، بلکه از مغزهای علیلی که به محض دستور و فرمایش شاه و نصیری با مرکب خیانت قلم ودیعه گذاشته خود را به رقص درآوردند و آتش بر باورهای جامعه زدند می‌گویم.

و اینها را خواهم گفت اما در فرصتهای بعدی، چرا که امروز قصدم افشاکاری نبود که برای آن زمان بیشتری لازم دارم، امروز خواستم درد دل کنم با شما که تا دیروز با شما غریبه بودم، اما الان آرزو دارم در کورچه پس کورچه‌های شهر معرفت و خلوصتان به سقف دالانهای کوچک و حقیرتان جایم دهید و مرا بپذیرید.

من امروز در مقام اعتراف به همه جرائم و اتهامات نیستم که فکر هم می‌کنم پذیرش آنها تسلیم در مقابل حق است، ولی اگر خواستید محاکمه‌ام کنید نگوئید به جرم تریاک، به جرم ارتباط با عوامل ساواک و سیا، به جرم مسایل سوء اخلاقی، به جرم تعهد به ساواک، به جرم تأیید شاه، به جرم تأیید بقائی و ارتباط با او، به جرم تماس با سلطنت‌طلبان و فراماسونها و صهبونیستها، اینها را نگوئید که دفاعی ندارم، فقط بگوئید سمیدی اتهامش فراموشی بود، فراموشی وجدان که همه اتهامات را در بر دارد.

در خاتمه از همه عزیزان این مرز و بوم عذر می‌خواهم و آرزو دارم روزی مرا ببخشند و نزد مسئولین کشور نیز با شرم و خجلت خاضعانه درخواست عفو می‌کنم.

بقیه یادداشت...

چون سمیدی سیرجانی، مگر او چه «اطلاعات» ذیقیمتی را در اختیار داشته است که مقامات امنیتی ایران خود در اختیار نداشته‌اند که در اختیار سازمانهای مشابه خود بگذارند! سمیدی از عالم کتاب و کاغذ و قلم و طبع و نشر می‌دانسته است و از چندتایی نسخه خطی و دستنوشته ایام کهن مطلع بوده است و البته که این همه اطلاعات امنیتی است چرا که هیچکس، در هیچ کجا، نمی‌داند این امور در ایران امروز چه شکل و صورتی دارد! عجبا که جهانی که از بم‌سازی و اتم‌بازی ایران مطلع است از کتابخوانی و کتابنویسی و کتابفروشی ایران بی‌اطلاع است!

جرم اصلی و اساسی سمیدی سیرجانی، جرم قلمی است که در خدمت اندیشه‌های نقاد و سنت‌شکن قرار گرفته است. گناه سمیدی فراموشی وجدان نیست، بلکه این یادآوری است که در ایران امروز زور و تعزیر و سرکوب لجام‌گسیخته‌ای حاکم است که می‌خواهد همه زمینه‌های واقعیت اجتماعی را به زنجیر کشد. این گناه، نابخشودنی است و توبه بر نمی‌تابد.

چاپ و نشر این اعترافنامه به معنای بی‌اعتبار دانستن آن است. هرگونه اعتباری به هر عنوان، برای چنین متنی قائل شدن، به معنای همسویی و همراهی با حاکمان است که آنان هم جز این نمی‌خواهند.

بقیه در صفحه ۳

دادگاه میکونوس، که از اکتبر گذشته شروع به محاکمه تروریستهای متهم به قتل صادق شرفکنندی و سه نفر دیگر کرده است، در ادامه جلسات خود، کسانی را که در ارتباطهای گوناگون با متهمین بوده‌اند برای شهادت احضار می‌کند. در این شهادتها هر بار بیشتر ارتباط ایران با حزب‌الله لبنان و سازمان امل روشن می‌شود و با اینکه بسیاری از این شهرد سعی در بیگناه جلوه دادن متهمین دارند با اینحال هرروز نقش دارایی و دولت ایران در این ترور بارزتر می‌شود.

در جلسه ۱۶ اردیبهشت/۶۶مه جمیل احمد جهاده، لبنانی به دادگاه احضار شد. او گفت که جراده و عیاد را از اواخر سال ۹۲ که در مراسم ازدواج یک فامیل جراده شرکت کرده بوده می‌شناسد. او اظهار کرد که از طرف مراکز اسلامی مسئول خواندن خطبه عقد بین مسلمانان است و در ضمن گفت یکماه بعد که برای طلاق همان زن و شوهر رفته بوده است مجدداً عیاد را دیده و عیاد با او در مورد جریان میکونوس حرف زده و گفته است دستگیر شدگان و متهمین این قتل را از اردوگاه پناهندگان در آلمان می‌شناسد و می‌داند که لبنانی هستند و به حزب‌الله تعلق دارند. رئیس دادگاه: شما در بازجویی‌تان گفتید که عیاد هم عضو امل بوده است و در جنوب لبنان به شدت زخمی شده است و حتی عکسش را در روزنامه‌ها چاپ کردند...

- بله، اینها را خود او برای من تعریف کرد.  
- در بازجویی گفتید که بعد از قتل، عیاد با یکی دیگر از متهمین به محل واقعه رفته و آنجا را دوباره دیده است؟  
- بله، یادم می‌آید که چیزهایی در این مورد گفتم.

- شما گفتید که عیاد اسلحه داشته و از شما هم پرسیده که اسلحه می‌خواهید یا نه؟  
- بله راجع به اسلحه صحبت شد. ولی من فکر می‌کنم که او اسلحه واقعی نداشته و اسلحه‌اش گازی بوده است. فکر می‌کنم عیاد حرف اسلحه را زد بلکه به پولی برسد.

- یادتان می‌آید راجع به این که چه کسی پشت این قتل بوده است حرفهایی زدید؟  
- من به پلیس گفتم که ما لبنانی هستیم و با کسانی که در برلین کشته شده‌اند هیچ دشمنی نداریم، پس لبنانیها نمی‌توانند این کار را کرده باشند. کردها نیروهای مخالف ایران هستند پس باید یک ایرانی این کار را کرده باشد. در روزنامه‌ها هم خواندم که ایران پشت این جریان است.

قاضی: شما گفته‌اید ناراحت هستید از این که برای اینجور کارها لبنانیها را به کار می‌گذارند؟  
- بله، چون در بمب گذاری آمریکا و در آلمان، در روزنامه‌ها و همه جا این را می‌گویند. من گفتم که لبنانیها چون دوره‌های نظامی و غیرنظامی می‌بینند مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند.  
دادستان: شما گفتید مطمئن هستید که یک ایرانی این کار را کرده، منظورتان چی و کی بوده است؟

- روزنامه‌ها نوشتند یک ایرانی در این کار شرکت داشته به اسم دارابی...  
- آیا عیاد از دارابی برای شما حرف زد؟  
- نه.

دادستان از ورقه بازجویی می‌خواند که شاهد از قول عیاد گفته که یک ایرانی هم به اسم کاظم در این جریان شرکت داشته...

- نه، نام قاسم مورد نظر من بوده که در ایران است.

- آیا در بازجویی درباره همه متهمین از شما سؤال می‌شد یا فقط راجع به عیاد؟

- فقط راجع به عیاد می‌پرسیدند چون من فقط او را می‌شناختم.

این شاهد در پاسخ تقریباً تمام سئوالهای اعضای دادگاه می‌گوید «چیزی به یاد ندارم، چیزی نمی‌دانم» فقط می‌گوید که با عیاد در زندان آشنا شده است، خودش هم از اکتبر ۹۲ در زندان است.

**حفاظت از شهرد**

در جلسه ۳۰ اردیبهشت/۲۰مه آقای زوکوب یکی از کارمندان بخش «حفاظت از شاهد» از پلیس جنایی آلمان فدرال، برای توضیح در مورد تهدیدهایی که علیه شهرد صورت گرفته است در دادگاه حاضر شد. این شاهد گفت که براساس اظهارات محمدابراهیم جراده، لبنانی، بنی بر تهدید او و خانواده‌اش، خواسته‌اند از او حمایت کنند ولی او نپذیرفته و گفته میزان حفاظت کافی نیست و بیشتر حساسیت ایجاد می‌کند. هنگام شهادت این کارمند پلیس، متهمین بخصوص عیاد و نیز وکلای مدافع دارابی و عیاد با او وارد گفتگو و مجادله می‌شدند و اظهارات او را مردود می‌خواندند.

شاهد بعدی دادگاه در جلسه اخرداد/۶ ژوئن، یعنی جلسه پنجاه و هفتم دادگاه، جوان هفده ساله‌ای بود به نام سیدصمصیر شیخ علی، باغبان - کشاورز، لبنانی، که در آلمان زندگی می‌کند. این جوان که مدتی به جرم دزدی در زندان بوده و به قید ضمانت آزاد شده است گفت که در زندان جراده را شناخته و بعد از آزادی یکنفر آدرس جراده را از او گرفته است اما او از جریان میکونوس و تهدید شدن جراده چیزی نمی‌داند. یکی از قضات از او می‌پرسد:

- آیا شما در شهر کنستانس بوده‌اید؟

- بله. یک بار وقتی که از طرف زندان ما را منتقل کردند.

- آیا شما از جراده خواسته بودید که نام شما را به پلیس نگرد؟

- بله، به او گفته بودم که اسم مرا ندهد، من حوصله دردرس نداشتم و می‌ترسیدم که پدرم مرا تنبیه کند.

- رئیس دادگاه: چرا فکر می‌کردید که اگر در دادگاه به عنوان شاهد حرف بزنید برایتان دردسر درست می‌شود، نگران چه بودید؟

- این مسئله‌ای است که با سیاست رابطه دارد و من نمی‌خواستم با این مسایل کاری داشته باشم.  
وکیل عتریس: آیا جراده خودش به شما گفته که مورد تهدید قرار گرفته است؟  
- بله.

**شهادت پرتناقض**

بعد از پایان شهادت صمصیر، محمود علیان به جایگاه احضار می‌شود. او که در برلین رستوران دارد متهمین محمد عتریس، عباس رایبل و عیاد را می‌شناسد و اظهار می‌دارد که دارابی را هرگز نمی‌شناخته است. او در جلسه دادگاه بسیار عصبی است و مرتب حرفهای خود را عوض می‌کند. رئیس دادگاه و قاضی تناقضات حرفهای او در دادگاه را با جلسات بازپرسی روشن می‌کنند و او صراحتاً می‌گوید که آنموقع دروغ گفته است و حالا حقیقت را می‌گوید.

- آیا قبل از واقعه ۱۷ سپتامبر متهمان را دیده‌اید؟

- ... آخرین بار روز ۱۷ سپتامبر ۹۱ بود که در

باشگاه ورزشی یکدیگر را دیدیم. بعد من ساعت یازده به رستورانم برگشتم و ساعت یک بعد از نیم شب به خانم رفتم.

- ولی شما در بازجویی حرفهای دیگری زده‌اید؟  
- بله. زیرا پلیس به خانم ریخته بود و من کنترل خودم را از دست داده بودم.

- شما گفته بودید که رایبل و محمد عتریس با یک ماشین ژاپنی از رستوران بیرون رفتند. و رایبل گفته که شما هم همراه او و عتریس بیرون رفته‌اید؟

- من تاکید می‌کنم که حرفهای امروز من درست است. رایبل آن شب در رستوران من بود و امروز بیگناه اینجا نشسته است. من آنموقع دو روز و نیم در زندان بودم و به قید ضمانت ۵۰ هزار مارک آزاد شدم.

شاهد در پاسخ سئوالهای قاضی و رئیس دادگاه با دقت ساختمان رستوران خود را توضیح می‌دهد و تاکید می‌کند که وقتی وارد شدم رایبل را ندیدم ولی او در رستوران بود. در اینجا متهم دارابی شروع می‌کند و به مترجم دادگاه می‌گوید چرا درست ترجمه نمی‌کنید؟ شاهد می‌گوید صد در صد رایبل در رستوران بوده است. او سعی می‌کند به شاهد نیز بقبولاند که گفتن کلمه صد در صد مهم است. رئیس و قاضی از شاهد می‌پرسند چرا اینقدر متناقض حرف می‌زنند و می‌پرسند از چه چیز می‌ترسد؟

شاهد سرش را روی میز می‌گذارد و تقریباً با گریه فریاد می‌زند:

- من می‌ترسم، ترس می‌فهمید؟ نه از پلیس بلکه از این موضوع!

نکته مهم این که شاهد هربار در تکرار جریان ۱۷ سپتامبر، وقتی می‌گوید آخر شب به رستورانم برگشتم، ساعتی مختلفی را ذکر می‌کند: دوازده، یازده و سرانجام ده و نیم شب. وقتی دادستان از او می‌خواهد که بالاخره یک ساعت مشخص را بگوید، می‌گوید حرف امروزم، ده و نیم، درست است.

سئوال و جواب از این شاهد با همه تناقضاتی که دارد به پایان می‌رسد و در پایان این جلسه متهم دارابی، نامه‌ای را که به زبان آلمانی تهیه کرده بود برای دادگاه می‌خواند. او در این نامه بسیار مستاصل است، می‌نویسد که شرایط زندان برایش خیلی مشکل است و در حبس انفرادی است. می‌گوید دارد دیوانه می‌شود...

در جلسه نوزدهم خرداد بار دیگر آقای فان ترک کارمند اداره پلیس جنایی آلمان به دادگاه آمد و در باره مدارک به دست آمده از متهمین صحبت کرد. گزارش دادگاه در شماره بعد ادامه دارد.

**بقیه یادداشت...**

به همه این دلایل اعترافنامه‌های واقعی زندانیان هم یکسر قلابی و ساختگی است. سخن معتبر از زبان و قلم کسی برمی‌آید که آزاد باشد. آنان که در بند و زنجیرند و به مجالست و موانست با «بازجویان عزیز» کشیده شده‌اند هرچه بنویسند و بگویند جز محکومیت حاکمان معنایی ندارد.

نشانی کمیته:

Comité iranien contre la répression et le terrorisme d'État (C. I. C. R. E. T. E.)  
42, rue MONGE  
75005 PARIS - FRANCE  
FAX 43 44 14 52

بازجوی عزیز

با سلام از اینکه از وقت و زندگی خود ساعتها صرف من کردید بسیار ممنون و متشکرم. وقتی بر ایام گذشته مروری می‌کنم از خودم بیزار می‌شوم و از اینکه لجابتهایی با حقانیت آرمان شما و صداقت همکارانتان کردم شرمندگی بر من مستولی می‌گردد.

اگر خدا بخواهد با فرصتی که پیش آمد و عهده‌ای که با خدا بستم می‌خواهم همه چیز را اعتراف کنم نه به خاطر اینکه خورشرفی نزد شما کرده باشم که، نه من اهل آن هستم و نه شما نیازمند آن، بلکه اعتراف می‌کنم تا کسی «فقط کمی» از عذاب وجدانم کاسته شود و اگر فرصتی پیش آمد جبرانی لمافات.

من هرچند به دلیل اعتیاد و نگهداری تریاک و ارتباط با شبکه‌ای از عناصر پلید تریاکی دستگیر شدم و فی الواقع در روزهای اول بازجویی هم تصورم این بود که شما به بهانه تریاک قصد برخورد با نوشته‌های مرا دارید، اما دیری نگذشت که متوجه شدم شما در مرز بین تخلف و توطئه هشیارانه در رصد هستید هرچند جرائم ارتكابی در خصوص تریاک یا مسایل سوء اخلاقی به حد کافی محکمه‌پسند و مستند است لیکن به مرور با شروع بازجویی‌های امنیتی دیوارهای ساخته شده در اطراف ذهن من به یکباره فرو ریخت. واقعا تصورم این نبود که تا این حد اسناد غیرقابل انکاری وجود داشته باشد. با ناپاوری سعی داشتم پاسخی غیرصمیمی یا ردگم‌کن بدهم و امیدوار بودم که شاید شما تحلیلی غیرمنطقی بر واقعیتها از قبل تهیه کرده‌اید تا مرا در تابلوی از قبل طراحی شده‌ای منقوش نمایید، لیکن این تصورات نیز به زودی دگرگون گردید، هرآنچه فکر می‌کردم احدی نمی‌داند، شما برایم بازگو کردید چه می‌توانستم بکنم یا تسلیم حقایق و پذیرفتن اتهامات یا رندانه خود را به موش مردگی زدن.

بخشید که اینگونه می‌نویسم، اما از من بپذیرید که واقعا حرف دلم است. حال با گذشت حدود دوامه از بازداشتم که هم شاهد اقتدار شما بودم و هم رحمت و رافت، هم جدیت و هم انس و الفت واقعا بدین نتیجه رسیده‌ام که قفل دل را گشوده و حداقل خود را سبک کنم.

نمی‌خواهم از خیلی دور شروع کنم و دلایل تبدیل یک بچه سیرجونی ساده به این عنصر پیچیده (که البته دیگر نمی‌خواهم آنطور باشم) را به نقد و تحلیل بنشینم که دیگر رمقی و انگیزه‌ای به آن ندارم. مطلب را از همین جا شروع می‌کنم:

۱- هم می‌خواستم مشهور باشم و هم ترس از بدنامی داشتم تا آنجا به دستگاه نزدیک می‌شدم که عقده‌های سرکوب شده‌ام را پاسخی بیایم و سری تو سرها داشته باشم و هم بعد بتوانم توجیهی داشته باشم.

۲- با قاطعی شدن در محافل و مجامع به تدریج خود را شناساندم و قابلیت‌های قلمی را در حد بضاعت ارائه دادم با حمایت خانلری به وزارت فرهنگ و بنیاد فرهنگ راه پیدا کردم. با همین حمایتها و آشنائیها با شخصیت‌های پلیدی چون بقائی و دشتی که آنها را از همه لحاظ قبول داشتم پشت و پناهی پیدا کردم. دیگر آن بچه سیرجونی مفلوک نبودم که حتی پول یک دست لباس ۱۵ تومانی نداشته باشم که مادرم مجبور باشد آن را به نزول تهیه کند و ثروت و مکننت و شخصیت و نام سراغم آید...

۳- در فرازی از زندگی‌ام در سال ۱۳۴۸ به ساواک احضار شدم و فهمیدم که بالاخره باید کدخدا را هم داشت، البته سعی می‌کردم غرورم جریحه دار نشود، لذا نه از موضع یک خبرچین بلکه از موضع فردی معتقد به ایدئولوژی شاهنشاهی و در دفاع از شاه که آن را مظهر تمامیت کشور می‌دانستم متاعم را به قیمتی خیلی پائین به ودیعه گذاشتم حتی ارزاتر از گیره‌های نقره مادرم که ودیعه نزولخور منفور گذاشته بود و اتفاقا اسناد این

معامله سراسر زیانبار و خجلت‌آور را به هنگامی که شما در زندان مجدداً ارائه کردید بیشتر از گذشته بر زبان آن واقف شدم که نمی‌ارزید آخرین اقساط پرهزینه این معاهده را در مهر و آبان ۱۳۵۷ با درج مقالاتی در خواندنیهما پردازم و در شرایطی که همه از رفتن شاه می‌گفتند من برخلاف جریان شنا کرده و شاه را از گناهان مبرا قلمداد نمایم.

شکل‌گیری انقلاب و نفوذ روحانیت در به میدان کشاندن مردم در برخورد با رژیم شاه نه با تئوریهای سیاسی بقائی همسوئی داشت و نه در فراموشخانه دشتی و خانلری چیزی از آن شنیده بودم این بود که هنوز ناباورانه جریانات را می‌نگریستم. با روحیه ذهن‌بینی که در من وجود داشت و با حبس در محافل و مجالس بی‌خبران که فقط با آنها مانوس بودم انقلاب حصارهای فکری را نشکست بلکه حصارهای جدیدتری در آن ساخت که مراد اولیه آن از بحثهای خاله‌زنکی شاه‌دوستها یا اظهارنظرهای آیکی فراماسونها و یا تحلیلهای سیاسیون ورشکسته و از همه کاری‌تر پروازهای فاتحانه اهل منقل پس از نشنگی بود.

خلاصه اینکه هنوز نضمیده بودم انقلاب چیست و چه می‌کند آنرا در بیدادگاه ذهنی‌ام محاکمه کردم و رأی را هم آنطور که دلم می‌خواست بلکه دل رفا می‌خواست صادر کردم.

اولین مجازات را با داستان شیخ صنعان و تمثیل و تشبیه‌های ناجوانمردانه نثار منتم کردم چیزی نیز جز صدای سورت و کف حضار و تماشاکرهای محفلی و احسنت اهل منقل به گوشم نمی‌خورد. شیوه مقبول افتاده بود و مورد توجه، لذا در ایامی که انقلابیون سخت سرگرم جنگ و دفاع با صدام بودند این تیرها را به سمت محور اصلی قدرت و مقاومت مردم که ارزشهای انقلابی و مذهبی‌شان بود ستانه نشانه رفتم. از آن روزها سعی می‌کنم دیگر چیزی هم به یاد نیآورم که هه‌اش شرم است و شرم.

ارتباطم به مرور به بیرون از کشور کشیده شد. دوستانم و همفکرانم بخصوص آنها که پرونده‌های بقیه در صفحه ۲

## یادداشت

ایران: سرکوب، ترور متن کامل نامه نویسنده سرشناس معاصر ایران علی‌اکبر سعیدی سیرجانی را خطاب به «بازجوی عزیز»ش که در روی «برگه بازجویی» تحریر شده است منتشر می‌کند. متن این نامه نخست در شماره‌های مورخ ۱۲ خرداد (۲ ژوئن) روزنامه‌های تهران به صورت متحدالکال ماندنی: همچنانکه از روزگاران پیش عادت مرضیه مقامات امنیتی بوده است انتشار یافت: در یک کنفرانس مطبوعاتی «وزیر اطلاعات در مورد سعیدی سیرجانی گفت تحقیقات در مورد وی هنوز کامل نشده است ولی آنچه در ابتدا مطرح بود مسئله مواد مخدر بود. ولی در تحقیقات بعدی مسایل جدیدی کشف شد از جمله رابطه با ساواک و فعالیت با بعضی محافل که با سرویسهای غربی مرتبط بودند. ... در خاتمه مصاحبه آقای فلاحیان، متن دستنوشته اعترافات سعیدی سیرجانی که در چهار صفحه نوشته شده بود... در اختیار خبرنگاران قرار گرفت» (مطبوعات تهران به نقل از کیهان لندن، ۱۹ خرداد/۹ ژوئن).

همه کس باید این نامه به «بازجوی عزیز» را بخواند تا دریابد که حاکمان امروز ایران به چه ذرات بی بها و ناچیزی دل خوش می‌دارند و پیروزی خود را در چه می‌بینند: نویسنده‌ای به «بازجوی عزیز»ش نامه بنویسد و از او عنذر «رحمت» بخواهد، وسعت گستره اطلاعات دستگاههای امنیتی را بستانید و به مناسبت یا بی مناسبت، از این یا آن چهره عالم سیاست و علم و ادب هم نامی ببرد و باز عنذر زحمات را بخواهد و هم از دیون و قروض مادر پیرش سخن بگوید و ...

قدر و ارزش این «اعترافنامه»ها را همه می‌شناسند. در پی آن بودن که تا کجا این سخنان نوشته صادقانه گرفتارآمده‌ای در بند و زندان است و تا کجا از سر زور و ناچاری و برای رهایی از زحمات «بازجوی عزیز» به تحریر درآمده است کوششی بی‌پروده است. درهم شکستن آدمیان و تجاوز به عزت نفس و حرمت انسانی، هیچگاه ناممکن نبوده است. از دیرباز شکنجه و شکنجه‌گری این منظور را از جمله تسهیل می‌کرده است. و می‌دانیم که در دوران ما همانطور که

«آریامهر» هم در یکی از مصاحبه‌های خود یادآور می‌شد فن و فنون اعتراف‌گیری و اعتراف‌سازی چنان پیشرفت کرده است که دیگر حتی به «تعزیرجسمی» نیازی نمانده است. پس برای قدرتهای مستبد و فراگیر درهم شکستن یک انسان و اجبار او به نوشتن و گفتن این یا آن سخن و «انقاد از خود» کاری دشوار نیست. اما از این پیروزی، چه حاصلی فراچنگ ایشان می‌آید؟ می‌خواهند به مخالفان بگویند که اینهم یکی دیگر از نمایان که تاب و توان پایداری نداشت. چنین باد. شما را چه! در این سالها هیچگاه کم نبوده‌اند و نیستند کسانی که، از پیر و جوان و زن و مرد، در چنگال شما بوده‌اند و بر سخنان شما صحنه نگذاشته‌اند و نمی‌گذارند و این پایداری را بهای سنگینی پرداخته‌اند و می‌پردازند! مگر آنها را که مقاومت کردند و جز سخن دلخواه خود نگفتند تعظیم و تکریم کردید و عزیز و گرامی داشتید! پس اینکه مخالفی، دگراندیشی، سخنی در «اعتراف» می‌گوید به «افتخارات» حاکمان چیزی نمی‌افزاید. بلکه به عکس هر «اعترافنامه»، نه فتحنامه که شکستنامه منطق زور و سرکوب حاکم است: مسئولان دستگاههای امنیتی و خبرچینی خود اعتراف می‌کنند که عنصری خطرناک سالهای سال، چه بسا از بدو تولد، به خیانت و فساد و جاسوسی و خبرچینیهای مهم و خانمانسوز (چرا که اگر چنین نبود البته حاکمان سعه صدر نشان می‌دادند و چشم بر هم می‌نهادند) سرگرم بوده است و دستگاههای امنیتی را هیچ پروایی نبوده است و چه بسا اطلاعی هم نداشته‌اند. صحت چنین ادعایی نشانه بارز عدم صلاحیت دستگاههای امنیتی است. سازمانها و دستگاههایی که افتخاری و کاری جز جاسوسی و خبرچینی ندارند و در این راه با همه دم و دستگاه خود با هم‌ترازان خود در کشورهای بیگانه هم همکاری و همراهی عمیق و سمیمانه دارند (نگاه کنید به «مذاکرات» آقای فلاحیان با مقامات امنیتی آلمان غربی و یا مذاکرات و همکاریهای مقامات ایران با دستگاههای امنیتی اسرائیل «سوساد» و آمریکا «سیا» یا با دستگاههای امنیتی ترکیه) اکنون شهروند منزوی و تنهایی را متهم به همکاری با همان دستگاههای امنیتی می‌کنند! به فرض صحت این اتهام در مورد مرد ۷۰ ساله‌ای بقیه در صفحه ۲